اطلاعات
Ettelaat Newspaper
۱۳۰۵
*دوشنبه ۲۰ آذر ۱۴۰۲ * ۲۷ جمادی‌الاول ۱۴۴۵
* ۱۱ دسامبر ۲۰۲۳ * سال نودوهشتم * شماره ۲۸۵۵۶

رهاورد روزگار / بخش اول

انتشارات اطلاعات مجموعه سه جلدی اما مستقلی از خاطرات دکتر شهیدزاده چاپ کرده است که هم از جنبه آموزش درست نویسی اهمیت دارد، هم از جنبه تاریخی و هم از جنبه سیاسی و نیز درسهایی که طول عمر به طور طبیعی دارد: «روزگاري در شورآباد»، «راه بي بازگشت» و «رهاورد روزگار». آنچه در پی می آید، برشی از کتاب آخر است که در بر گیرنده خاطرات دوران خدمت در دستگاه‌های دولتی و به ویژه وزارت امور خارجه است.

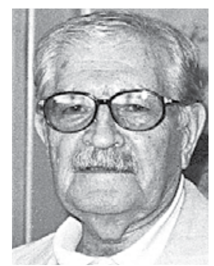

دکتر حسین شهیدزاده
دیپلمات پیشین و نویسنده

مقاله
اجتماعی ـ تاریخی

من در روز اول مهر ماه سال ۱۳۲۶ به عنوان کارآموز (در آن زمان می گفتند استاژیه) به عضویت وزارت امـور خارجه درآمدم، با این شرط که پس از گذرانیدن يك دورهٔ شش ماههٔ کارآموزی و قبول شدن در آزمون ورودی، به خدمت رسمی مشغول شوم. پیش از آن، در شرکت نفت ایران و انگلیس کارمند بودم و محل کارم در انبار نازی آباد نزديك ایستگاه راه‌آهن تهران بود. کار من از ابتدا به طور موقت و به این منظور بود که برای گذرانیدن دوران تحصیل در دانشگاه، كمك خرجی برای خود دست و پاکنم و سربار خانواده نباشم. پیش از آن هم، هنگامی که هنوز شاگرد دبیرستان بودم، به همین منظور به کارهای گوناگونی دست می‌زدم. مدتی بعدازظهرها، در يك دفترخانهٔ اسناد رسمی منشی بودم، یعنی اسناد رسمی را در دفتر ثبت می کردم. در حاشیه این کار برای برخی از روزنامه‌ها کاریکاتور می ساختم. مدت کوتاهی هم، به كمك یکی از خویشاوندان که افسر نیروی دریایی بود، در ادارهٔ تسلیحات ارتش که آن زمان مسلسل سازی نام داشت، در ادارهٔ نقشه کشی کار می کردم. اشتغال به کارم در این سازمان چند روزی بیش به درازا نکشید، چون ساعات کار و محیط آن مناسب وضع زندگی محصّلی من نبود. اما بعدها شنیدم تا مدتهای مدید پس از بیرون آمدنم، نام من در فهرست حقوق بگیران باقی بود و رندی کهنه کار آن را به جیب می زدند!

کار در انبار شرکت نفت هم چندان دلپذیر نبود؛ گذشته از محیط کار که محوطه‌ای پرگرد و خاك و آلوده به مواد نفتی در جنوب شهر بود، سر و کار داشتن با جماعت کارگر و رانندگان کامیون‌های نفتکش و گاریچی هایی که با تانکرهای کوچك برای بردن نفت سیاه می آمدند و کار تمامی آنان نیاز به مراقبت مداوم داشت، بر دشواری کار می‌افزود، به ویژه آنکه وظیفهٔ من که نظارت بر بارگیری مواد نفتی به طور دقیق و مطابق بارنامه بود، ایجاب می کرد همیشه در فضای آزاد در رفت و آمد باشم؛ بنابراین نه اتاق دفتری در کار بود و نه جای نشستن یا استراحتی؛ تمام روزهایم در سرما و گرما، سرپا و در کلنجار با کسانی سپری می شد که قصد کم آوردن و زیاد بردن در ذهنشان بود. انضباط شدید شرکت نفت زبانزد بود و اجازه نمی داد که انسان گذشتی بکند و یا بعضی از خطاها را نادیده بگیرد. موجودی انبار و مخزن‌های بزرگ را که حاوی نفت سیاه یا نفت سفید یا بنزین و یا گازوئیل بودند، در اول روز با حساب دقیق، تحویل مسئول قسمت می دادند و در پایان روز تحویل می گرفتند؛ يك لیتر کم یا زیاد در مقایسه با بارنامه ها، مساوی بود با مؤاخذه یا کسری حقوق و یا خواستن عذر فرد مسئول.

قبول کار در انبار نازی آباد، با آن همه دشواری ها، صرفاً برای این بود که تنها در آنجا امکان کار به طور يك روز در میان وجود داشت و من می توانستم به تحصیل در دانشکدهٔ حقوق ادامه دهم. هنوز پس از گذشت پنجاه سال، سختی روزهای سرد زمستان را به یاد دارم که ساعت چهار صبح از خواب برمی خاستم و آمادهٔ حرکت می شدم تا رأس ساعت شش در محل کار حاضر باشم.

نزديك به چهار سال، یعنی از سال ۱۳۲۲ تا سال ۱۳۲۶ که دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی را به پایان رسانیدم، در شرکت نفت مشغول کار بودم و چون از روز نخست هدفم خدمت در وزارت خارجه بود و کار کردن در شرکت نفت را به عنوان اشتغالی موقت انتخاب کرده بودم، به محض آگاهی یافتن از قبولی در سال آخر دانشکده، استعفای خود را به شرکت نفت تسلیم کردم. از تصادف‌های جالب توجه زندگی من این است که میان رهاکردن کار در شرکت نفت و آغاز کارآموزی در وزارت خارجه يك روز هم فاصله نیفتاد، به این صورت که فردای روزی که از شرکت نفت بیرون آمدم، در وزارت خارجه مشغول کار شدم.

در آن روزها، یعنی دورانی که هنوز جنگ دوم جهانی جریان داشـت و کشور ما در اشغال نیروهای بیگانه بود، کارمندی در شرکت نفت، هم به دلیل مزایای مالی نسبتاً خوب و هم به علت بروبیایی که از جهت باشگاه های تفریحی وورزشی و نظایر آنها فراهم بود، داوطلبان فراوانی داشت و بیشتر اعیان زاده‌ها و مردم سرشناس می کوشیدند خود یا بستگانشان را به نحوی به استخدام شرکت درآورند. با چنین امتیازهایی، پشت پازدن به این شغل و بیرون آمدن از خدمت شرکت نفت و کارمند دولت شدن، نه تنها برای همکارانم، بلکه برای گردانندگان شرکت هم غیرمنطقی به نظر می رسید. حتی می توانم بگویم با آنکه شغل و مقام والایی نداشتم، نوعی تبلیغ سوء برای شرکت نفت آن زمان به حساب می آمد. از این رو، پیش از آنکه استعفایم مورد قبول قرار گیرد، یکی از رؤسای انگلیسی شرکت در تهران که در پشت پرده همه کاره بود، اظهار تمایل کرد تا با من گفتگویی انجام دهد.

در این مصاحبه، آن مرد انگلیسی علت استعفایم را جویا شد و پرسید آیا از کار یا حقوق خود ناراضی هستم؟ گفت اگر مسئله این است، می توانند آن را جبران و رضایت مرا جلب کنند. به او گفتم از سالها پیش هدفم ورود به خدمت دولت در وزارت امور خارجه بوده است و حالا که مدرك لیسانس خود را گرفته ام، می خواهم آرمان خود را دنبال کنم. پرسید: در وزارت خارجه چقدر حقوق می دهند؟ گفتم: عجالتاً هیچ، و بعداً هم بی شك تا مدتها حقوقم کمتر از حقوق شرکت نفت خواهد بود، ولی اساساً موضوع پول در میان نیست و هدفم چیز دیگری است. گفت: «ما برای شما شغل بسیار خوبی در نظر گرفته‌ایم. حال بسته به تصمیم شماست. باز هم یکی دو روز فکر کنید و جواب بدهید.»

با آنکه این شغل، با در نظرگرفتن سوابق خدمت ناچیز من در شرکت، به راستی ترقی برق آسایی بود و مزایای مالی بسیار داشت، لحظه‌ای تردید به خود راه ندادم و در جوابش، ضمن تشکر، آن پیشنهاد را رد کردم و از اتاق بیرون آمدم.

دو خاطره

از دوران خدمت در شرکت نفت، روی هم رفته خاطرهٔ خوشی ندارم. گذشته از سختی و ناگواری نوع کار، که در واقع نوعی کار بدنی بود، محیط کار هم از نظر جمع همکاران و جوّ حاکم بر آن چندان دلپذیر نبود. به عبارت دیگر، جوّی نامتجانس و ناهماهنگ بر همه چیز حکمفرمایی داشت. کارگردانان انگلیسی شرکت که معمولاً پشت پرده فعالیت داشتند، و همکاران ایرانی شان که به دقت دستچین شده و در خوش خدمتی و آب به آسیاب ارباب بردن کاسهٔ از آش داغ‌تر بودند، نهایت کوشش خود را به کار می بردند تا با «تفرقه انداختن و حکومت کردن» که سیاست دیرینهٔ قوم انگلوساکسون است، شرکت را اداره کنند. به این جهت توجه خاص داشتند که محیط کار در اداره‌ها، هم از نظر عقاید مذهبی و هم از نظر قومیت و آرمان‌های ملی، یکدست نباشد. وجود این ترکیب ناهماهنگ، گذشته از اینکه خود به خود برانگیزانندهٔ اختلاف نظرها و برخوردهای ناخوشایند بود، از جانب کارگردان‌های شرکت هم دستخوش تحریك و فتنه انگیزی می شد، به طوری که جوّ جاسوسی، سعایت و ناامنی فکری همیشه و در همه جا بر محیط استیلا داشت.

از این دوران خدمت، خاطره یا خاطرات شایان ذکری ندارم، به جز یکی دو مورد که آنها هم از این نظر که درس عبرتی در زندگی ام شد، به یادم مانده است. یکی از آنها این است که در انبار شرکت نفت رسم بر این بود که در هر ماه به کارگران يك و نیم حلب نفت سفید به صورت جیره داده می شد. کوپن این يك و نیم حلب که در واقع ۲۷ لیتر می شد، در خارج از انبار برای خود قیمتی داشت، دست به دست می گشت و مورد معامله قرار می گرفت. وظیفهٔ من و کارمند دیگری که يك روز در میان با من همکاری می کرد، این بود که هنگام خارج کردن این سهمیه از انبار، دقت کنیم مقدار نفت بیش از حد مجاز نباشد. من از روی دلسوزی یا كمك به کارگران، معمولاً چشم بر هم می گذاشتم و با آنکه می دانستم هر دو حلب کاملاً پر است، به روی خود نمی آوردم. ولی همکار دیگرم در روزی که نوبت کار او بود، در این باره بسیار سختگیری می کرد؛ گذشته از اینکه به قول خودمان، از سرکارگرها حق و حساب می گرفت، چند بار اتفاق افتاده بود که برای زهرچشم گرفتن، کارگرها را کتك هم زده بود. در آن زمان قانون کار و حقوق کارگر، به صورتی که اکنون وجود دارد، رایج نبود. از این رو، به این گونه کارهای خلاف قانون ایراد چندانی گرفته نمی شد. کارگرها هم برای حفظ موقعیت خود کمتر اقدام به شکایت می کردند. روزی رئیس انبار مرا به دفتر خود احضار کرد و گفت: «به من خبر رسیده است که قیمت کوپن های ۲۷ لیتری، در روزی که نوبت کار شماست، بر مبنای ۳۶ لیتر خرید و فروش می شود، یعنی کارگرها آنقدر اطمینان دارند که گرفت و گیری نمی شود که حق خود را دو حلب کامل می دانند، بنابراین لازم است توجه بیشتری به کار خودتان داشته باشید.»

مطلب اینجاست که همان کارگرانی که من به بهای آبروی خود به آنان ارفاق می کردم، زمانی که اختلافی میان من و آن همکار سختگیر پیش آمد، همگی به نفع او و به زیان من شهادت دادند و کلام معروف عرب که می گوید: اِتق مِن شرّ مَن احسنت الیه (بپرهیز از زیانکاری کسی که به او نیکی می کنی)، به درستی مصداق پیدا کرد. این رویداد برایم درس عبرتی شد تا در زندگی به کسانی که استحقاق یا ظرفیت پذیرش نیکی یا جوانمردی را ندارند، خوبی نکنم. بسیاری از مـردم گذشت‌ها و بزرگ منشی‌ها و سخاوتمندی انسان را به حساب بی عرضگی یا نابخردی او و زرنگی و هشیاری خود می گذارند. متأسفانه این واقعیت بارها در زندگی من به ثبوت رسیده است.

خاطرهٔ دیگر مربوط به برخورد با سرباز آمریکایی است که رانندهٔ قطاری نفتکش بود و برای خالی کردن بار خود به محوطهٔ انبار آمده بود. در زمان جنگ، راه‌آهن ما، به خصوص قطارهای باری، در اختیار نیروهای متفقین بود و قسمت عمدهٔ کارهای فنی را افـراد نظامی خود آنان انجام می دادند. روزی طرفهای عصر، هنگامی که در محوطهٔ انبار راه می رفتم، یکی از کارگرها با عجله خود را به من رسانید و گفت: «رانندهٔ لوکوموتیو چیزی می گوید که من سر در نمی آورم.» همراه او رفتم و جویای مطلب شدم. سرباز آمریکایی گفت: «خواهش می کنم به کارگرها بگویید يك تانکر خالی را که روی خط است، چند قدمی هُل بدهند تا خط آزاد شود و من بتوانم قطار حامل نفت را به داخل انبار بیاورم.»

من هم بی درنگ به گروهی که در اطراف بودند، گفتم همین کار را بکنند. نزديك به چهل پنجاه نفر کارگر در اطراف تانکر خالی جمع شدند و با فریادهای بلند و موزون شروع به هُل دادن کردند، اما تانکر از جای خود تکان نخورد و تمام فریادها به هدر رفت. سرباز آمریکایی که آرنج خود را به کنار پنجرهٔ لوکوموتیو تکیه داده بود، با تبسم پرمعنایی کارگرها را تماشا می کرد. پس از چند دقیقه، همین که از نتیجهٔ کار آنان مأیوس شد، پایین پرید و به چند نفر سرباز آمریکایی که به طور پراکنده در اطراف قطار به چشم می خوردند اشاره کرد که به کمکش بروند. هفت هشت نفری جمع شدند و شروع به هُل دادن تانکر کردند. چیزی نگذشت که تانکر به حرکت درآمـد. وقتی که رانندهٔ لوکوموتیو می خواست به جای خود برگردد، به کنار من آمد و حرفی زد که سالهاست در خاطرم مانده و صحت آن را هزاران بار در زندگی شاهد بوده‌ام؛ گفت: «تصور نکنید که زور ما هفت هشت نفر از این چهل پنجاه نفر بیشتر است؛ فرق ما با اینها این است که ما هشت نفر بودیم که می خواستیم این تانکر را به حرکت درآوریم، ولی اینها پنجاه نفر بودند که نمی خواستند آن را حرکت دهند!»

این واقعیت در کارهای اداری و سازمان‌های عمومی ما هر روز صدها و هزارها بار به چشم می خورد.

ادامه دارد

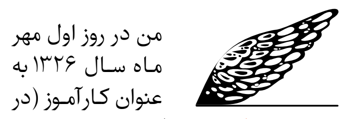

دروازه باغ ملی

عکس: اینترنت

کارگردانان انگلیسی شرکت نفت نهایت کوشش خود را به کار می بردند تا با «تفرقه انداختن و حکومت کردن» که سیاست دیرینهٔ قوم انگلوساکسون است، شرکت را اداره کنند؛ توجه خاص داشتند که محیط کار در اداره‌ها یکدست نباشد. همیشه و در همه جا جوّ جاسوسی و ناامنی فکری بر محیط استیلا داشت

مقاله

یادداشت‌های روزانهٔ جلال آل احمد

به کوشش محمدحسین دانایی

بخش پنجاه و هشتم

پریروز از درِ يك دكان می گذشتم، صاحب دكان و زنش درست توی درگاه جلوی روی مـردم همدیگر را می بوسیدند و اصلاً راه دكان را که وسیلهٔ امرار معاششان است، بسته بودند، نمایششان را می دادند. پریروزترش رفتیم سـراغ «ایرانی» [هوشنگ] و در آن حال در را رویمان باز کرد. خودش ناراحت شد، اما زنك انگار نه انگار. سیگاری آتش زد و لبش را ماتیك مالید و رفت. دیروز در جنگل «ونسن» استراحت که می کردیم، چندین بار پیرزن و پیرمردهائی را دیدیم که دست در بغل هم خوابیده بودند، البته فقط خوابیده بودند. درست است که در این غرب رَغماً لِلاَنف[1] روسها، از فرد و فردیت دفاع می کنند و دم از این حرفها می زنند، ولی خیالشان باید تخت باشد و بدانند که ماشین همهٔ این مسائل را حل کرده، دیگر فردیتی، lindividualite ای باقی نگذاشته که در غرب از آن دفاع کنند و در شرق، یعنی روسیه نه. این مسائل فقط در شرق خودمان، یعنی همان نواحی هند و ایران و چین است که هنوز رخنه نکرده و اگر هم کرده، به صورت ژیگولوم‌آبی جلوه می کند. غرب اگر می خواهد از «اندیویدوالیسم» دفاع کند، باید قبلاً «اندیویدوآلیته»ای ایجاد بکند، بعد از آن دفاع کند. دفاع از يك چیز مجرد و ذهنی و غیرموجود، کاری است احمقانه. تازه، خوشمزه است که از فرورفتن به طور کامل در این اجبارهای ماشین هم وحشت دارند، مثلاً این سلف سرویس‌ها که يك اجبار دیگر ماشین است، به زحمت تقلید کرده‌اند، اما ناقص، یعنی ظرفها را مستخدم‌ها جمع می کنند و اگر چیزی اضافه بر آنچه برداشته‌ای بخواهی، کسی هست که برایت بیاورد. توی متروها و کنار هر دکانی، ماشین های خودکار هست که از آن آجیل و قاقالیلی و صفحه و غیره دربیاوری یا بزنی، اما به این چیزها می گویند مظاهر تمدن امریکائی و در عین حال که از آن استفاده می کنند، به آن بد هم می گویند.

و حالا مطلب معلوم می شود که چرا آن دخترك اطاقش را به آن راحتی در اختیار ما گذاشت. در آن اطاق هیچ چیز خصوصی ندارد. هیچ intimité ای[2] ندارد. يك شبی را در آن صبح می کند و می رود و گاهی رفیقی را در آن بپذیرد و آن هم فقط برای خواب. و البته همین رفیق داشتن هم خودش يك وسیلهٔ ابراز وجود است، دنبالهٔ همان احساس عِنَن. خوشمزه اینجاست که «ایرانی» از اسپانی تعریف می کرد که دور يك مهمانخانه یا رستوران یا کافه یا کوچه دو به دو می نشینند و به هم فقط نگاه می کنند، درست مثل اینکه جمع شده‌اند تا هر کدام جفتشان را به همدیگر نشان بدهند و به رخ هم بکشند. اینجا هم چندان فرقی با اسپانیا ندارد، جز اینکه اینجا نمایش ماچ و بوسه را می دهند. و البته همین ادا و اطوارها هم همگانی و همه جائی نیست، در يك طبقهٔ معین است. در طبقات بالا که ظرافت را رعایت می کنند، مسلماً نیست، چون آن طبقه در کوچه نمی گردند، در عوام الناس هم نیست، چون در شهرها نیستند و اگر هم هستند، فرصت نمی کنند تا هم بیرون بیایند، هر کدام خسته از کارشان برمی گردند و می کپند، اما در يك طبقهٔ جوان که لابد جرأت ندارند وعدهٔ ملاقات را در خانهٔ هم بگذارند، فراوان است. به هر صورت، این نکته آخری را هم باید در نظر گرفت.

سه شنبه ۱۵ مرداد - ۶ اوت ـ ۹ وربع صبح

دیشب رفتیم به سینما، به يك Cineac[3] در «مونپارناس» و به نظرم سینمای کمونیست‌ها بود. بلیطش ۶۵ فرانك بود و دونفری ۱۳۰ تا دادیم در ازای يك ساعت فیلم‌های خبری. یکی از «موویتون»،[4] یکی از «کلمبیا»[5] (مسخرهٔ امریکائی ها)، یکی از يك کمپانی دیگر امریکائی، مقداری اعلان خبری از پاپ (و این خودش مسئلهٔ) و يك فیلم از زندگی مردم در جزایر «ساخالین»، فیلم روسی.

به هر صورت، يك ساعت در سینما بودیم و بعد در يك کافهٔ سرِ راه، به آن جوانك (مثال کفترچاهی تیرخورده و بالم) که اسمش «خواص» است،[6] برخوردیم که آمده کلیه اش را اینجا عمل کند. سلام و احوالپرسی، بعد آمدیم خانه، پیاده. ساعت ۱۱ خوابیدیم. امروز هم شاید برویم «انوالید»[7] و موزهٔ «رودن»[8] که نزديك هم است.

چهارشنبه ۱۶ مرداد / ۷ اوت ـ ۶ بعدازظهر

امروز «سیمین» حالش خوب نبود، خانه ماند، قاعدهٔ ماهانه. و این ایام قاعدگی او، دیگر [مایه] ناراحتی و غیرعادی شده است. قبل از آن، مقداری خیالبافی در بارهٔ اینکه شاید نشود (هنوز امیدواری را از دست نداده) و بعد نومیدی و ناراحتی هایش و بعد هم کلافگی و عصبانیت و اضطراب جوئی! باز خواب دیده که تابوت می برند و از من می پرسد تعبیرش کنم. جای خواهرم، «مرضیه» [آل احمد] خالی. به هر صورت، امروز او خانه ماند و من به سی خودم رفتم تا دروازهٔ تویی Sort Neuilly[9] و اطراف جزیره‌ای که آن طرفهاست، گردش و قدم‌زدن در جاهائی که دست بشر زیاد توش نرفته و بعد در محل يك استخر شنا سرِ پل Pu-teaux[10]... خوردم و برگشتم و در راه کنارهٔ رودخانه، از پهلوی قایق هائی گذشتم که مردم زندگی تابستانی خودشان را در آن می کردند، و آرزوها برای دنجی آنها و الخ. ظهر هم بیفتك در خانه راه انداختیم و علیٌ، دوتا تکه گوشت برای بیفتك ۲۹۵، یعنی سیصد، يك دانهٔ خیار بزرگ مثل شمیرانی ها و البته تلخ ۴۶ و دوتا ظرف لیوان مانند ماست ۴۶! عجب خنده دار است. خودشان کمتر خیار می خورند، و از ماست و خیاری که دستم بود، مثل اینکه می فهمیدند خارجی ام. دوتا جوانك می رفتند، بهم گفتند که: این خارجی است، البته عین خیالم هم نبود.

وامشب قرار است ساعت هشت و نیم برویم در يك سینه کلوب چندتا فیلم آوانگارد ببینیم. یکی از «دالی»،[11] یکی «رنوار»[12] و همین طور. دیشبمان هم هدر شد، قرار بود «ایرانی» و دارودسته ساعت نُه «سلکت» (Select)[13] باشند، توی «مونپارناس». رفتیم و نبودند. بعد آمدند، ما هم نشستیم تا ۱۱ و برگشتیم و آنها هم برای خودشان رفتند دنبال کارشان.

این «ایرانی» يك پنج‌هزاری دیگر از من گرفت به اسم اینکه برود تذکره‌اش را درست کند و از این اباطیل و امروز صبح در غیاب من آمده ـ لابد برای پول قرض کردن ـ که: ای بابا، آن پول خرج شد. دیروز و امروز هم که تاسوعا و عاشورا بوده و سفارت تعطیل. می گفت رفته‌ام، ولی هنوز در جریان و... از این اباطیل فهمیدم که دروغ می گوید. يك «محصص» [بهمن] دیگر بالاخره پیدا شده، خدا به داد ما برسد. زندگی سگ می کند، طفیلی و عجیب هم اینجا مانده فقط برای یَل‌لَلی!

دیروز صبح هم رفتیم به «انوالید» و قبر این مردك «ناپلئون» را دیدیم که حسابی به صورت سنتی (Myth) درش آورده‌اند و به ریخت رومی و با سنگ قبر کذائی که برای آن مردك «رضا خان» تقلید سنگ قبرش را درآورده‌انـد و بعد هم توو تفنگ‌های عهد بوق را و اولین هوتول و فلان طیاره را و از این مزخرفات و بعد هم به دیدار يك اکسپوزیسیون از زندگی همین بابا و بچه‌اش و زنش. فقط کاغذی که باهاش درِ كِ... را پاك کرده، در بساط نبود، بقیه‌اش بود، از سیر تا پیاز، از زیرسیگاری تا تخت خواب، از کفش دمپائی و جوراب یا اسباب بازی بچه‌اش و همهٔ چیزهای زندگی‌اش در «سنت هلن» و جاهای دیگر. عجب دنیائی است! فَاعتَبِرُوا یا اُولُوا الاَفصار (!؟)[14] و بعدازظهرش هم رفتم سراغ کتابفروش های ارزان و روی quai[15] و تا به حال در حدود ۳۵۰۰ فرانك کتاب خریده‌ام که دو بار، سه تا و چهارتا را فرستاده‌ام و الآن ده تائی هم توی اطاق است که باید کم کم بفرستم.

ادامه دارد

پی نوشت ها:

۱. یعنی برای به خاك مالیدن بینی، برای مخالفت ورزیدن از روی لجبازی.//۲. Intimité، خلوت، حریم خصوصی.//۳. هم نام يك سینمای خاص در آمستردام بود که در بمباران‌های سال ۱۹۴۰ ویران شد، و هم نام خاص يك رشته سینما در شهرهای مختلف.//۴. Movietone، شبکهٔ خبری امریکایی فعال در فاصله سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۶۳.//۵. کلمبیا، شرکت سینمایی معروف امریکایی.//۶. منظور ملك محمد مسعودی است، خوانندهٔ آهنگ لری «خین گریو» (خون گریه).//۷. Les Invalides، مجموعه‌ای از بناهای تاریخی در پاریس.//۸. رودن، موزه‌ای واقع در يك عمارت قرن هجدهمی در پاریس.//۹. Sort Neuilly، محله‌ای در حومه پاریس.//۱۰. Puteaux، پلی که پاریس را به حومه‌ای به همین نام وصل می کند.//۱۱. دالی ـ سالوادور (۱۹۸۹ ـ ۱۹۰۴م)، نقاش اسپانیایی که در فیلمسازی هم دستی داشت.//۱۲. رنوار ـ ژان (۱۹۷۹ ـ ۱۸۹۴م)، کارگردان پرآوازهٔ فرانسوی.//۱۳. سلکت، یکی از کافه هایی که پاتوق ادبای فرانسه است.//۱۴. اولوا الافصار، تحریف واژه افسار در عبارت اصلی (اولوا الابصار) است که در واقع، طعنه‌ای است به صاحبان قدرت و شوکت.//۱۵. Quai، سکوی بارانداز

آگهی تغییرات شرکت سهامی خاص پردیس گلستان تجارت به شناسه ملی ۱۴۰۰۳۷۷۲۴۶۴ و به شماره ثبت ۴۴۶۵۶۶

به استناد صورتجلسه هیئت‌مدیره مورخ ۱۴۰۲/۰۳/۰۷ تصمیمات ذیل اتخاذ گردید: خدمات مسافرت هوایی جهانگردی و زیارتی آهوان به شناسه ملی ۱۰۱۰۰۵۰۳۱۷۰ و به نمایندگی حمیدرضا تقی‌زاده‌گان به شماره ملی ۰۰۶۴۳۳۰۱۹۲ به سمت رئیس هیئت‌مدیره تا تاریخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۳ سرمایه‌گذاری و ساختمانی تجارت به شناسه ملی ۱۰۱۰۱۰۱۶۴۲۰ و به نمایندگی سیدمحمد کاظمی به شماره ملی ۴۸۵۹۸۹۳۳۲۸ به سمت مدیرعامل تا تاریخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۳ و به سمت نایب رئیس هیئت مدیره تا تاریخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۳ پتکین به شناسه ملی ۱۰۴۲۰۰۹۳۳۵۱ و به نمایندگی رضا مولوی به شماره ملی ۰۰۵۸۷۶۲۳۹۶ به سمت عضو اصلی هیئت‌مدیره تا تاریخ ۱۴۰۲/۱۲/۰۳ انتخاب گردیدند چك‌ها و اسناد تعهدآور شرکت، با امضاء مدیرعامل و یکی از اعضای هیات‌مدیره و مهر شرکت، در غیاب مدیرعامل با امضاء دو نفر از اعضای هیات‌مدیره و مهر شرکت معتبر بوده و مکاتبات عادی و روزمره شرکت با امضاء مدیرعامل و مهر شرکت معتبر خواهد بود. اختیارات هیئت‌مدیره به شرح ذیل به مدیرعامل تفویض گردید پس از بررسی ماده ۴۰ اساسنامه شرکت، مقرر گردید در خصوص ماده ۴۰ با موضوع اختیارات هیات‌مدیره، بندهای ۱، ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸ و ۱۹ ماده مذکور توسط هیات‌مدیره به مدیرعامل محترم شرکت تفویض اختیار گردد.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۱۶۰۵۶۹۹)

آگهی مناقصه عمومی

شرکت سیمان خزر درنظردارد نسبت به خرید تعداد ۱۱/۰۵۰ عدد شیر پاستوریزه یک لیتری ۳٪ چربی با شرایط تحویل در محل کارخانه خود از طریق مناقصه عمومی اقدام نماید. لذا از کلیه واجدین شرایط دعوت به عمل می آید جهت کسب اطلاعات بیشتر به وب سایت www.khazarcement.ir مراجعه و حداکثر ۱۰ روز از تاریخ چاپ آگهی در روزنامه اطلاعات پیشنهاد خود را با قید زمان تحویل و سایر شرایط دیگر بصورت پاکت دربسته ولاك و مهر شده در بازه زمانی اعلام گردیده به نشانی کارخانه: لوشان، کیلومتر ۸۰ جاده قزوین رشت، کدپستی: ۴۴۵۳۱۴۷۱۹۸ واحد حراست تحویل و یا به شماره فاکس ۰۱۳۳۴۶۰۴۳۱۷ دبیرخانه حراست کارخانه ارسال فرمایند.

-پیشنهادات قیمت با متغیرهای مالی و زمانی بررسی و تصمیم گیری می شود.

-هزینه درج آگهی مناقصه به عهده برنده مناقصه می باشد.

-شرکت در رد یا قبول هر يك از پیشنهادات مختار است.

-باتوجه به زمان بر بودن بررسی استعلام‌ها و اعلام برنده مناقصه، مقتضی است اعتبار پیشنهاد قیمت برای حداقل یک ماه درج گردد.

-در صورت نیاز به اطلاعات مربوط به مناقصه با شماره تلفن های ۰۱۳۳۴۶۰۳۵۰۱۵ داخلی ۲۸۰ واحد اداری و داخلی ۳۰۰، ۳۸۶ واحد بازرگانی شرکت تماس حاصل فرمایند.

شرکت سیمان خزر (سهامی عام)

آگهی مناقصه عمومی

شرکت سیمان خزر درنظردارد نسبت به «خرید بیرینگ ۲۳۱۴۸» طبق مشخصات مندرج در جدول ذیل، از طریق مناقصه عمومی اقدام نماید. لذا از کلیه واجدین شرایط دعوت به عمل می‌آید جهت کسب اطلاعات بیشتر به وب سایت www.khazarcement.ir مراجعه و حداکثر از تاریخ چاپ آگهی در روزنامه اطلاعات به مدت ۷ روز پیشنهاد فنی و مالی و نیز کپی اسناد و مدارك و رزومه شرکت مشتمل بر سوابق مرتبط با موضوع مناقصه مزبور را با قید مدت زمان تحویل و سایر شرایط دیگر بصورت پاکت دربسته ولاك و مهر شده در بازه زمانی اعلام گردیده به نشانی کارخانه: لوشان، کیلومتر ۸۰ جاده قزوین رشت، کدپستی: ۴۴۵۳۱۴۷۱۹۸ واحد حراست تحویل و یا به شماره فاکس ۰۱۳۳۴۶۰۴۳۱۷ دبیرخانه حراست کارخانه ارسال فرمایند.

-هزینه درج آگهی مناقصه به عهده برنده مناقصه می باشد و شرکت در رد یا قبول هر يك از پیشنهادات مختار است.

-پیشنهادات قیمت براساس ریال اعلام گردید.

- پیشنهادات قیمت با متغیرهای مالی و زمانی بررسی و تصمیم گیری می شود.

-تأدیه پیش پرداخت در ازای ضمانت معتبر به همان مبلغ انجام خواهد شد، بدیهی است ضمانت فوق پس از تحویل کامل کالا به فروشنده مسترد می گردد.

-باتوجه به زمان بر بودن بررسی استعلام مقتضی است اعتبار پیشنهاد قیمت پس از پایان مهلت استعلام برای حداقل يك ماه درج گردد.

-در صورت نیاز به اطلاعات فنی و بازرگانی مربوط به مناقصه با شماره تلفن های ۰۱۳۳۴۶۰۳۵۰۱۵ داخلی ۲۰۲ واحد مکانیك و داخلی ۳۸۸ واحد بازرگانی شرکت تماس حاصل فرمایند.

ردیف	مشخصات کالا	مقدار	واحد
۱	بیرینگ CC/W۳۳۲۳۱۴۸	۱	عدد

شرکت سیمان خزر (سهامی عام)

آگهی مزایده دام

شرکت کشت و صنعت شریف آباد در نظر دارد تعدادی دام حذفی (لاشه)، داشتی، قطع شیر، گوساله نر و ماده خود را از طریق مزایده عمومی بفروش برساند.

محل بازدید: استان قزوین، شهرستان البرز، کیلومتر ۱۷ جاده قدیم قزوین - تهران، ابتدای جاده خاکعلی بعد از راه‌آهن، فرعی اول سمت راست، شرکت کشت و صنعت شریف آباد.

جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره ذیل تماس حاصل نمائید.

۰۲۸-۳۲۵۶۲۰۰۶ (محمدی)

آگهی مناقصه عمومی

شرکت سیمان خزر درنظردارد نسبت به «خرید بیرینگ ۲۲۲۴۴» طبق مشخصات مندرج در جدول ذیل، از طریق مناقصه عمومی اقدام نماید. لذا از کلیه واجدین شرایط دعوت به عمل می آید جهت دریافت اطلاعات فنی به وب سایت سیمان خزر www.khazarcement.ir مراجعه و حداکثر از تاریخ چاپ آگهی در روزنامه اطلاعات به مدت ۷ روز پیشنهاد فنی و مالی و نیز کپی اسناد و مدارك و رزومه شرکت مشتمل بر سوابق مرتبط با موضوع مناقصه مزبور را با قید مدت زمان تحویل و سایر شرایط دیگر بصورت پاکت دربسته ولاك و مهر شده در بازه زمانی اعلام گردیده به نشانی کارخانه: لوشان، کیلومتر ۸۰ جاده قزوین رشت، کدپستی: ۴۴۵۳۱۴۷۱۹۸ واحد حراست تحویل و یا به شماره فاکس ۰۱۳۳۴۶۰۴۳۱۷ دبیرخانه حراست کارخانه ارسال فرمایند.

-هزینه درج آگهی مناقصه به عهده برنده مناقصه می باشد و شرکت در رد یا قبول هر يك از پیشنهادات مختار است.

-پیشنهادات قیمت براساس ریال اعلام گردد.

-پیشنهادات قیمت با متغیرهای مالی و زمانی بررسی و تصمیم گیری می شود.

-تأدیه پیش پرداخت در ازاء ضمانت معتبر به همان مبلغ انجام خواهد شد، بدیهی است ضمانت فوق پس از تحویل کامل کالا به فروشنده مسترد می گردد.

-باتوجه به زمان بر بودن بررسی استعلام مقتضی است اعتبار پیشنهاد قیمت پس از پایان مهلت استعلام حداقل برای یک ماه درج گردد.

-در صورت نیاز به اطلاعات فنی و بازرگانی مربوط به مناقصه با شماره تلفن های ۰۱۳۳۴۶۰۳۵۰۱۵ داخلی ۲۰۲ واحد مکانیك و داخلی ۳۸۸ واحد بازرگانی شرکت تماس حاصل فرمایند.

ردیف	مشخصات کالا	مقدار	واحد
۱	بیرینگ CC/W۳۳۲۲۲۴۴	۲	عدد

شرکت سیمان خزر (سهامی عام)

((آگهی مناقصه عمومی))

شرکت سیمان خزر درنظردارد نسبت به «خرید اقلام شوینده» طبق مشخصات جدول ذیل، از طریق مناقصه عمومی اقدام نماید. لذا از کلیه واجدین شرایط دعوت به عمل می آید جهت دریافت اطلاعات تکمیلی به وب سایت سیمان خزر www.khazarcement.ir مراجعه و حداکثر از تاریخ چاپ آگهی در روزنامه اطلاعات به مدت ۷ روز پیشنهاد فنی و مالی را با قید مدت زمان تحویل و سایر شرایط دیگر بصورت پاکت دربسته ولاك و مهر شده در بازه زمانی اعلام گردیده به نشانی کارخانه: لوشان، کیلومتر ۸۰ جاده قزوین رشت، کدپستی: ۴۴۵۳۱۴۷۱۹۸ واحد حراست تحویل و یا به شماره فاکس ۰۱۳۳۴۶۰۴۳۱۷ دبیرخانه حراست کارخانه ارسال فرمایند.

-پیشنهادات قیمت با متغیرهای مالی و زمانی بررسی و تصمیم گیری می شود.

-هزینه درج آگهی مناقصه به عهده برنده مناقصه می باشد

-شرکت در رد یا قبول هر يك از پیشنهادات مختار است.

-باتوجه به زمان بر بودن بررسی استعلام‌ها و اعلام برنده مناقصه، مقتضی است اعتبار پیشنهاد قیمت پس از پایان مهلت مناقصه (استعلام) حداقل برای ۲ هفته کاری درج گردد.

-در صورت نیاز به اطلاعات فنی و بازرگانی مربوط به مناقصه با شماره تلفن های ۰۱۳۳۴۶۰۳۵۰۱۵ داخلی ۲۰۶ واحد بازرگانی شرکت تماس حاصل فرمایند.

ردیف	مشخصات کالا	مقدار	واحد
۱	صابون	۶۰۴۰	عدد
۲	پودر رختشوئی دستی ۵۰۰ گرمی	۱۵۶۰	عدد
۳	پودر رختشوئی ماشین ۵۰۰ گرمی	۱۵۶۰	عدد
۴	مایع ظرفشویی	۳۱۲۰	عدد

شرکت سیمان خزر (سهامی عام)

آگهی تجدید مزایده ضایعات

شرکت کشت و صنعت شریف آباد در نظر دارد مقداری از ضایعات و آهن آلات کارکرده خود را از طریق مزایده عمومی بفروش برساند.

محل بازدید: استان قزوین، شهرستان البرز، کیلومتر ۱۷ جاده قدیم قزوین - تهران، ابتدای جاده خاکعلی بعد از راه‌آهن، فرعی اول سمت راست، شرکت کشت و صنعت شریف آباد. (شروع بازدید از تاریخ ۱۴۰۲/۰۹/۲۵)

جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره ذیل تماس حاصل نمائید.

۰۲۸-۳۲۵۶۲۰۰۶ (محمدی)

آگهی تجدید مزایده ماشین آلات و ادوات کشاورزی و دامپروری

شرکت کشت و صنعت شریف آباد در نظر دارد، تعدادی از ماشین آلات و ادوات کشاورزی کارکرده و فرسوده دامپروری خود را از طریق مزایده عمومی بفروش برساند.

محل بازدید: استان قزوین، شهرستان البرز، کیلومتر ۱۷ جاده قدیم قزوین - تهران، ابتدای جاده خاکعلی بعد از راه‌آهن، فرعی اول سمت راست، شرکت کشت و صنعت شریف آباد. (شروع بازدید از تاریخ ۱۴۰۲/۰۹/۲۵)

جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره ذیل تماس حاصل نمائید.

۰۲۸-۳۲۵۶۲۰۰۶ (محمدی)